

نقد

در سراسی حسین والامنش

فیل شهر قصه در گذشت



جاوید رمضانی

● در طنز معناداری گفته‌اند که حسین والامنش ریزنش‌ترین فرد گروه بازیگران بیژن مفید در نمایش «شهر قصه» بود، اما بزرگ‌جثه‌ترین نقش نمایش یعنی فیل را بر عهده گرفت.

همین روزها که او به‌طور ناگهانی در استرالیا درگذشت، علاوه بر احساس غمی عمیق از فقدان نیروی فعال مردی طبیعت‌دوست و عاشق، می‌توان روند زیست هنری او و تأثیری را که بر گفت‌مان هنری ما داشت و دارد، بررسی کرد؛ عرصه‌های کاری والامنش در بازیگری و سپس در هنرهای تجسمی همگی تعلقات اجتماعی او را گواه هستند. او که در سال‌های ۴۰ شمسی علاقه وافری به تئاتر داشت، در جشن هنر شیراز سال ۴۷ با گروه بیژن مفید جایزه بهترین نمایش‌نامه‌نویسی را برای بیژن مفید به ارمغان آورد. این نمایش که با لحنی انتقادی روند اجتماعی ایران را بازتاب می‌داد، طی ۶۰ سال به منبع الهامی برای هنرمندان تبدیل شد و در خاطره جمعی ما مرکزیتی یافت و به ابزار تحلیل موقعیت جامعه‌شناسانه مبدل شد.

تموجات فکری والامنش در درگیری با پدرش و فعالیت‌تئاتر به مهاجرت انجامید (در سال ۵۲). او که در سال ۴۹ رشته نقاشی را در دانشگاه تهران به اتمام رسانده بود، تحصیلات خود را در دانشگاه استرالیا جنوبی تکمیل کرد. او با بیش از ۴۰ نمایشگاه انفرادی هنرمندی فعال و جست‌وجوگر بود.

والامنش اگر چه در تهران متولد شد، اما کودکی را در کویرهای سیستان و بلوچستان گذراند؛ در اقق‌های بلند و فرم‌های ساده و زیبای ساخته نیروهای طبیعت، سال‌های کودکی زمانی است که من عمیق و واحد هر فرد شکل می‌گیرد. این مسیر در والامنش جریان ابدی گفت‌وگوی وی با هستی طبیعی را شکل داد. بعدها در استرالیا به همان طبیعت بازگشت و در جنوب این کشور طی زندگی با بومیان استرالیایی تجارب زیبایی به دست آورد.



نخستین برخورد من با حسین والامنش برمی‌گردد به سال ۹۱ که هر دو در نمایش گروهی (بینابینیت) بنا برهنای حمید سوری در گالری ماه‌مهر شرکت داشتیم. کارهای همگی هنرمندان حاضر در نمایشگاه، در عرصه مفهومی و فضایی وای رسانه‌های متداول بودند. والامنش در ایران نو بر سعید روانبخش مسئولیت چیدمان اثر او را بر عهده داشت. در برخورد با قطعات ساده و مفهوم زیبای کار وی شعف زیادی داشتم و این کار از آثاری بود که در خاطره من حک شد. در همین سال والامنش به آرت‌فر دوپی رفت ولی در محیط اقتصادمحور هنر دوبی زیاد دوام نیاورد. سال ۹۶ در نمایش انفرادی وی تحت عنوان «از کجا آمدنش؟» در گالری اران از نزدیک با هم گفت‌وگو کردیم. او را بسیار حساس و دقیق یافتم. آثارش به‌راحتی اجرا می‌شدن و مفهوم محوری اصلات او هنر بومیی ایران و تأثیرات فرهنگ و هستی‌شناسی ایرانی در گفته‌ها و آثارش موج می‌زد. والامنش از مسیرهای راه‌گشای هنر ماست که حقیقت اندیشه و ارمغان فرهنگ ما را در تمام دنیا ارانه داد.

در همان نمایشگاه ۹۶ آثارش درگیر ماندگاری بودند و ارانه او از کلماتی چون عشق، مستی، هستی و... نشان از تعلق و رویکردی کنش‌گرایانه داشت که در گریز از فرم و صورت، کلیتی منسجم را براساس ایده‌ها تجربه زیبایی‌شناسانه برای مخاطب شکل می‌داد.

او آن چنان می‌آفرید که زیسته بود و دغدغه‌های گسترده زندگی خود و انسان ایرانی را در عرصه جهانی به نمایش می‌گذاشت. او فارغ از تأثیرات گفت‌مان نمایشی هنر، بیان شرقی را حقیقتِ بودن و ظهور زیستن مطرح کرد. با فقدان وی بی‌شک تأثیرات حضور او در ایران بیشتر مطرح می‌شود.
بی‌شک مهاجرت برای بسیاری از هنرمندان می‌تواند روند فقدان را پدیدار کند؛ اما او را معدود هنرمندانی است که این روند را در بازگشتی معناجو مطرح کرد؛ بازگشت وی خارج از فیزیک حضورش دیده می‌شود. او بازگشتی در جهت قوام معنایی هنر ایرانی انجام داد. در نمایش‌های سال‌های اخیر در ایران تأثیر گسترده‌ای بر این فضا داشت. در آخرین نمایشش در مرکز اسلامی پاریس تحت عنوان «این نیز بگذرد» کماکان به ایران می‌انیدید.

زندگی و آثار



علی نامجو

● در واقع انقلاب مشروطه عارف را ناامید و فرسوده و پیر کرد. او توصیفات عجیبی از انقلاب مشروطه دارد. می‌گوید: مملکت، مملکت ناامیدی است و به هیچ چیز آن نمی‌شود امیدوار شد. مثل اینکه به مشروطه آن امیدوار شدیم، هزار بار بدتر از امیدافاد شد. آن مشروطه‌ای را که هرکسی چندین سال

به بهترین صورتی در عالم خیال در لوح محفوظ سینه خود با بهترین تخیلات دماغی نقش بسته و آرزوی وصال آن را می‌کشید، یک مرتبه در هیکل دیو مهیبی پدیدار. از پس پرده تیره‌رنگی نمودار، با بدترین قیافه‌ای خود را آشکار کرد. مشروطه شرمنده سراپا خنده ایران کاری که کرد، این بود که آنچه اندوخته خوب داشتیم، از دست دادیم و جز بد، چیزی نیاوختیم. تصور کنید عارف با چه خشم و غضبی این کلمات را ادا می‌کرد: مشروطه شرمنده سراپا خنده ایران! از دید مشروطه‌خواه دیگری، چنین توصیف عجیب و دردآوری از انقلاب مشروطیت نشنیده‌ام.
عارف‌قزوینی، «باد خزان» درباره «دروش خان» و «در قفس» با محوریت ابوالحسن سران صبا را به رشته تحریر درآورده و به انتشار رسانده است. دوم بهمن‌ماه، هشتادوهشتمین سالروز درگذشت عارف‌قزوینی است. به همین مناسبت به سراغ فرهود صفرزاده رفتم و گفت‌وگویی درباره حضور این چهره برجسته تاریخ معاصر ایران در عرصه سیاست انجام دادیم. حاصل این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید:

ک **گفت‌وگو را با جمله‌ای از عارف‌قزوینی شروع می‌کنم. او می‌گوید: «من تنها کسی هستم که در راه عقیده از همه چیز گذشتم».** جقدر با این ادعا موافق هستید؟

عارف اهل افراط و تفریط بود. این جمله هم یکی از اغراق‌گویی‌هایش است. او دروغ نگفته است؛ ولی باید محدوده ادعایش را روشن کرد. در این شکی نیست که عارف از همه چیزیش گذشت؛ اما تنها کسی نبود که به این درجه از فداکاری و گذشت رسید. بسیاری در مقاطع مختلف سیاسی از هست و نیست‌شان گذشته‌اند و انسان‌شان را در راه و آرمان‌شان گذاشته‌اند. عارف هم از همه‌چیز گذشت و خودش همواره می‌گفت که من به مرگ توکل می‌کنم. بهتر است جمله عارف را که نقل کردید، این‌طور اصلاح کنیم که من تنها کسی از اهل موسیقی هستم که در راه عقیده از همه چیز گذشتم. منش و روش عارف در بین اهل موسیقی بی‌نظیر بود. تنها کسی که از نظر رشادت و ازجان‌گذشتگی با عارف قابل قیاس است، علینقی وزیر است. البته او یک فرق اساسی و بنیادی با عارف داشت. عارف پاک‌باخته‌ای سرشار از احساس بود و وزیری دلاوری که از عقل فرمان می‌برُد.

ک درباره وزیری سوّالی دارم که در ادامه می‌پرسم: اما منظور از منش و روش عارف، همان منش سیاسی است؟

عارف یک نوع سلوک شخصی در زندگی داشت که لزوماً سلوک بی‌عیب‌ونقصی هم نبود. انتقادهای زیادی بر او وارد است. منش سیاسی‌اش نقش پررنگی در این راه داشت و شاید بیشترین تأثیر را بر همه ارکان زندگی‌اش گذاشت. پس وقتی از منش زندگی عارف صحبت می‌کنیم، با قدری تسامح می‌توانیم موضوع منش سیاسی‌اش را در نظر بگیریم. سیاست با تمام ارکان زندگی عارف درآمیخته بود. پدیده‌ای که برای ما ایرانی‌ها عجیب و ناآشنا نیست.

ک این منش سیاسی در چه مقطعی از زندگی عارف دیده می‌شود؟ یعنی سیاسی از چه مقطعی با ارکان زندگی عارف درآمیخت؟

به طور واضح و روشن، از دوره مشروطه؛ مهم‌ترین و تأثیرگذارترین اتفاق سیاسی در طول زندگی عارف، انقلاب مشروطه بود. تولد عارف مقارن بود با سی‌امین سال سلطنت ناصرالدین‌شاه. ۲۸ساله بود که مظفّرالدین‌شاه تاج‌گذاری کرد. در ۲۸سالگی‌اش فرمان مشروطیت صادر شد. در ۳۱سالگی به عضویت رسمی حزب دموکرات درآمد. تا حدود ۴۳سالگی مستقیماً با وقایع مشروطه درگیر و در بطن ماجراها بود. مثلاً از گماشتگان محمودولی‌خان تنکابنی کتک خورد. با مهاجران و اعضای کمیته دفاع ملی همراه شد و تا استانبول رفت. به کلنل پسین و بعد به ضیال‌الدین طباطبایی امیدوار شد و کنسرت‌های متعددی برگزار کرد. ۴۸ساله بود که رضاشاه تاج‌گذاری کرد و عارف کنج عزلت‌گزید تا اینکه در ۵۳سالگی درگذشت. در میان اتفاقات سیاسی زندگی عارف، مهم‌ترین و تأثیرگذارترینش انقلاب مشروطیت بود.

ک پس عارف هم جز، دسته و گروه ناگمان انقلاب مشروطه بود...

گفت‌وگو با فرهود صفرزاده درباره حضور عارف قزوینی در

بازنده بازی‌های سیاسی



بله! درواقع انقلاب مشروطه عارف را ناامید و فرسوده و پیر کرد. او توصیفات عجیبی از انقلاب مشروطه دارد. می‌گوید: مملکت، مملکت ناامیدی است و به هیچ چیز آن نمی‌شود امیدوار شد. مثل اینکه به مشروطه آن امیدوار شدیم، هزار بار بدتر از امیدافاد شد. آن مشروطه‌ای را که هرکسی چندین سال به بهترین صورتی در عالم خیال در لوح محفوظ سینه خود با بهترین تخیلات دماغی نقش بسته و آرزوی وصال آن را می‌کشید، یک مرتبه در هیکل دیو مهیبی پدیدار. از پس پرده تیره‌رنگی نمودار، با بدترین قیافه‌ای خود را آشکار کرد. مشروطه شرمنده سراپا خنده ایران کاری که کرد، این بود که آنچه اندوخته خوب داشتیم، از دست دادیم و جز بد، چیزی نیاوختیم. تصور کنید عارف با چه خشم و غضبی این کلمات را ادا می‌کرد: مشروطه شرمنده سراپا خنده ایران! از دید مشروطه‌خواه دیگری، چنین توصیف عجیب و دردآوری از انقلاب مشروطیت نشنیده‌ام.

ک گفتید که عارف اهل افراط و تفریط بود؛ فکر نمی‌کنید در این مورد هم اغراق کرده است؟
عارف مثل هر کار دیگری، به ماجراهای مشروطه هم با تمام وجود و صدق و راستی وارد شده بود. اگر می‌خواهید ریشه و اساس فکر و عمل عارف را دریابید، به یک نکته مهم توجه کنید. او تا پایان عمر، نخواست مالک حتی یک وجب زمین در این دنیا شود. می‌گفت: گمان می‌کردم ایران گلستان خواهد شد. پس چرا باید کوتاه‌نظر باشم و به یک باغ و خانه قناعت کنم. عارف مصداق عینی و عملی آن دسته از آدم‌هاست که می‌گفتند و می‌گویند که همه جای ایران سرای من است. آرمان خواهی بود که به‌اشتباه تصور می‌کرد با اقدامات و کارهای او و امثال او، ایران گلستان خواهد شد و ملت ایران به‌پاداشتن این فداکاری‌ها و ازجان‌گذشتگی‌ها، هرجا که او قدم خواهد گذاشت برایش فرش قرمز پهن خواهند کرد.

می‌گفت: از وقتی که داخل مشروطه‌طلبی، و آزادی‌خواهی شدم، از خوشی دنیا خود را

محروم و از همه‌چیز صرف‌نظر کردم. خواب خوش نکردم. آب راحت از گلوئی من پایین نرفت. عارف دروغ نمی‌گفت. او در ظاهر و در باطن و با تمام وجود مشروطه‌خواه و مشروطه‌طلب بود و پس از به‌تمرسیدن انقلاب، نمی‌دانست با فرزند ناخلفش چه بکند. این فرزندی نبود که او برای به‌دنیادورنش سختی‌ها کشیده بود. به ناامیدی مطلق رسیده بود و می‌گفت: چنان بیزار از نام مشروطه و آزادی شدم که دیگر نمی‌خواهم عبوراً هم اندام نازیبای یک مجاهد یا روی زشت نامبارک یک آزادی‌خواه را دیده باشم. خراب‌کاری مجاهد از چیزهای فراموش‌ناشدنی است. از افراد زن و مرد این ملت ستم‌کشیده، مطالبه حق حساب می‌کردند. مشروطه‌ای که در آن یک کلیم موروثی چند پشت مانده رعیت را مجاهد از زیر پای او می‌کشد. مردم تازه باد به زخمشان خورده، محرمانه زمزمه می‌کردند اگر آزادی این است، کاش استبداد برمی‌گشت!

ک شنیدن جملات انتقادی در این حد، از عارف درباره مشروطه عجیب است. ناامیدی عارف را در دیگر وقایع و مسائل سیاسی هم می‌بینیم و گویا مختص انقلاب مشروطه نیست....

عارف همیشه بازنده بازی‌های سیاسی بود و از همه‌چیز و همه‌کس ناامید شده بود. بخشی از این ناامیدی به منش و شخصیت حساس و عجول عارف مربوط می‌شد که اشاره کردم ولی بخشی هم برمی‌گشت به بدعاقبت‌شدن امور و کارها در ایران. عارف چنان عصبانی می‌شد که می‌گفت: خدا تمام کند ایرانی را که بدگندی از آب درآمد. ظاهراً او ایراد و اشکالی در رفتار و انتخاب‌های خودش نمی‌دید و دائم در حال شوکه و شکایت از دیگران بود. عارف همیشه به‌دنبال یافتن یک عامل و علت بیرونی برای ناگامی‌ها و شکست‌هایش بود.

ک اغراق و غلو در رفتار و گفته‌های عارف، تحقیق و نوشتن درباره او را سخت نمی‌کند؟
همین‌طور است! هیچ نوشته و گفته‌ای از عارف را نمی‌توان بدون مطالعه جوانب آن و راستی‌آزمایی

هنر

گفت‌وگو با فرهود صفرزاده درباره حضور عارف قزوینی در

مشروطه‌طلب، آواز و فریاد راهبای از یوغ استبداد سر داده بود چون نکنی در میان مجاهدان مشروطه جای داشت. یا فلان نوازنده که با شنیدن ندای آزادی‌خواهی در انقلاب مشروطه با مشروطه‌طلبان هم‌رزم شده بود، زنجیرهای بی‌عدالتی را با مضراب‌های شمشیرآسایش بردید و نقاب از روی مستبدين برانداخت. ولی واقعیت امر چیز دیگری را نشان می‌دهد و این‌گونه که توصیف می‌کنند نیست. اکثر هنرمندان موسیقی از نظر معیشتی و اقتصادی به شاه، شاهزادگان، اشراف و اعیان دربار قاجار وابسته بودند و نه‌تنها جرئت نداشتند مضراب شمشیرآسا بیرون بکشند و آواز ردعاسا سر دهند بلکه با این کار از معیشت و رزق و روزی ناچیزشان هم محروم می‌شدند. الان که بیش از صد سال از انقلاب مشروطه می‌گذرد، طبیعی است عده‌ای که شیفته آواز یا ساز فلان هنرمند آن دوران شده‌اند سعی کنند امتیاز و صبغه آزادی‌خواهی و مشروطه‌طلبی هم به آنها بدهند ولی سایه مناسبات اقتصادی سنگین‌تر از آن است که می‌پنداریم.

ک موسیقی‌دان بی‌پروایی مانند علینقی وزیری چه نقشی در انقلاب مشروطه داشت؟ او هم عضو هیچ حزبی نشد؟

اگر عارف در بین هنرمندان موسیقی مظهر شوریدگی، احساس و شیفستگی هست وزیری را هم می‌توان نماد تعقل، صبر و دوراندیشی دانست. وزیری مسیر متفاوتی را در زندگی و هنر طی کرد. او به‌غیر از عضویت در حزب دموکرات در انقلاب مشروطه، دیگر هیچ‌وقت عضو هیچ حزب، گروه و دسته سیاسی نشد. او کشورش ایران را به‌دروستی و دقیق شناخته بود و می‌دانست که همه احزاب به دنبال منافع گروهی و مطامع شخصی‌شان هستند. وارد بازی‌های سیاسی نمی‌شد تا بازیگر از پیش بازنده آنها نباشد. برخی احزاب و گروه‌های سیاسی به‌صورت غیرمستقیم و گاه مستقیم، همراه و یاری‌کننده وزیری در مسیر هنرش بودند و راه را برای ادامه فعالیت‌هایش باز می‌کردند ولی او هم به عضویت آنها هم درنیامد. دوازدهم شهریور ۱۳۰۳ که سلیمان‌میرزا اسکندری گفته است: از توقیف درآمن کتاب‌ها، در حکم بیرون‌آمدن حکم اعدام عارف است! همیشه حاشیه به متن زندگی عارف غلبه می‌کرد و خودش نه‌تنها بی‌تقصیر نبود، بلکه شاید دوست داشتن از حواشی برای مظلوم‌نمایی‌اش استفاده کند.

ک به عضویت عارف در حزب دموکرات ایران اشاره کردید. درباره این موضوع توضیح بیشتری بدهید...
عارف با عضویت در حزب دموکرات، به‌صورت رسمی و تشکیلاتی، وارد مناسبات سیاسی شد. دو حزب بزرگ و رقیب دموکرات عامیون و اجتماعيون اعتداليون در تابستان سال ۱۲۸۸ تشکیل شدند و آنها را به اختصار، حزب دموکرات و حزب اعتدالیون می‌نامیدند. عارف هم در همان سال وارد حزب دموکرات شد. در مجموع می‌توان گفت، دموکرات‌ها با انگلیسی‌ها روابط خوبی داشتند و اعتدالیون را محافظه‌کار، ارتجاعی و سرمایه‌دار می‌خواندند. اعتدالیون نیز با روس‌ها مناسبات مطلوبی داشتند و دموکرات‌ها را تندرو، انقلابی و بی‌دین می‌گفتند. مرام‌نامه حزب دموکرات یک مقدمه و مفت بند در امور سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و قضائی داشت و در مجموع در ۳۲ ماده تنظیم شده بود. آنها هدفشان را اتحاد صف عامه مملکت می‌دانستند و مدعی بودند حزب دموکرات برای آزادی و استقلال مملکت و بقای مشروطیت تأسیس شده است. اشخاص شناخته‌شده‌ای مانند سیدحسن تقی‌زاده، حیدر عمواغلی، ملک‌الشعراى بهار، سلیمان‌میرزا اسکندری و دیگران عضو حزب دموکرات بودند و طبق مرام‌نامه‌شان سده بیستم را برای شرق، همچون سده هفدهم برای غرب، دوره پیشرفت و ترقی می‌دانستند. حزب دموکرات در مقایسه با حزب اجتماعيون، از ابزارهای هنری مانند برگزاری کنسرت و کاردن پارتي و ابزارهای فرهنگی مانند انتشار روزنامه استفاده بهتر و بیشتری می‌کرد. این موضوع و نیز شعارهایی که حزب دموکرات را مساوات‌خواه و حامی کارگران، بزرگان و کلا رنجبران نشان می‌داد، هنرمندان معترضی مانند عارف را به عضویت در حزب دموکرات ترغیب می‌کرد.

ک در دوره مشروطه کدام یک از هنرمندان موسیقی اعضا احزاب سیاسی کشور شدند؟
برخلاف آنچه در میان گفته‌ها و نوشته‌ها می‌شنویم و می‌بینیم، اکثر اهل موسیقی با جریان انقلاب مشروطه همراهی نداشتند. معمولاً هر مقاله و کتابی را که می‌خوانید، آکنده از این جملات هستند که فلان خواننده که مگام با آزادی‌خواهان

یادداشت

رکود خلافت و عناد جاهلانه با فرهنگ بومی



حجت‌اله مرادخانی، پژوهشگر منابع خلاق و مدرس دانشگاه

● شاید مهم‌ترین عامل ایجاد ارزش در ابعاد مختلف زندگی انسان، خلافت باشد. قابلیت مهم و بنیادی در ذهن که نوع بشر همواره از رهگذار آن توانسته از بن‌بست‌ها و محدودیت‌هایش عبور کند و راهی نو برای زیست بهتر خود مهیا سازد. همچنین خلافت در اشکال مختلفش، نیرو محرکه اصلی حرکت تمدن‌ها در اعصار مختلف به‌شمار می‌رود. خصلتی اساسی که وجودش منجر به زایش می‌شد، چیزی شبیه قنات که همیشه چشمه جاری آب در خشک‌ترین اقلیم‌ها بود. به عبارت دیگر تجلی عینی یک ایده و ذهنیت خلاقانه، منجر به نوآوری‌های تازه‌ای می‌شد تا معبری مطمئن برای غلبه انسان بر چالش‌های طبیعی و انسانی در هر دوره فراهم کند و با اجرای آنها، بستر امنی بر استمرار حیات خود به وجود آورد. این ویژگی یکی از خصلت‌های همیشگی فرهنگ و تمدن ایران در اعصار مختلف بوده و همیشه خلافت و تلاش برای کاربردی‌سازی آن یعنی نوآوری، امکانی بوده تا معضلات مختلف در این سرزمین برطرف و با تعدیل شوند. نمونه‌های بارز این رویکرد را در پدیده‌هایی مانند: قنات‌ها، آسپاها، انواع هنرهای سنتی، محصولات صنایع دستی و... به وضوح دیده و می‌بینیم. این موارد مصداق‌های بارزی از ترکیب مهندسی، هنر و فرایندهای نوآورانه هستند که در نهایت منجر به خلق آثار ماندگاری در نقاط مختلف سرزمین ایران شده‌اند و نوع برخی از آنها مانند قنات باعث شده تا امروز به عنوان میراث بشری در دنیا شناخته شوند. برخلاف عناد جاهلانه‌ای که در کشور ما نسبت به فرهنگ بومی وجود دارد؛ که خود ناشی از درک اشتباه از مفهوم مدرنیسم و مصادیق مختلف آن است و در نتیجه آن همواره سنت و پدیده‌های آن در برابر مدرنیسم قرار داده شود، در کل دنیا این دو در ادامه هم و تکامل‌بخش هم هستند. نه اینکه وجود یکی را صرفاً در نفی دیگری ببینند. این برداشت و قرائت اشتباه در کشور ما یکی از ریشه‌های این‌عناد جاهلانه است. در حالی‌که اصلی‌ترین تجلی‌های خلافت در سرزمین ایران، در پدیده‌های هنری و فناوری‌های سنتی و بومی ایران است و در اعصار مختلف منجر به خلق شاهکارهای بی‌بدیلی شده است. چیزی که امروز بیشتر به سطح لفاظی و در قالب کلامی نیمند، فروکاست پیدا کرده است و ماحصل آن هم نه در داخل و نه در خارج از کشور قابل عرضه و دفاع نیست. در این شرایط واژه خلافت به وجود اینکه نقل محافل فرهنگی شد، هیچ خبری از غنیت آن نیست. به عبارتی محدودیت‌های موجود نظیر ساختار آموزشی عقیم در پایه و دانشگاه، عرف‌های بازدارنده عارتی و نگرش شبه‌ایدئولوژیک حاکم بر اکوسیستم تولید، در کنار نبود باور واقعی به ضرورت نوآوری و خلافتی که کشور ما سبب شده که به جای تحول راسختر، شاهد بیشتر نمایش‌های نوآوری و خلافتی در عرصه‌های مختلف، از هنر و زیبایی گرفته تا صنعت و فناوری باشیم. امری که تا مادامی که تبدیل به باور غالب نشود و برای آن بسترسازی نکنیم، آتش همین و کاسه همین خواهد بود. اگر زمانی خیالی‌نگاری و خیالی‌یافی در هنری مانند فرش، به اوجی از شوکه و ترکیب‌بندی، طراحی و نقش و رنگ می‌رسید، این اتفاق برآمده فضای حاکم بر آن دوره‌ها بوده و نمی‌توان انتظار داشت با تکرار این واژه‌ها در کلام، بدون ایجاد بستر آموزشی و باور مدیریتی گامی مؤثر در مسیر تعالی برداریم. این در شرایطی است که حتی تحلیلگران اقتصاد قرن بیست‌ویکم، خلافت را یکی از موتورهای اصلی توسعه اقتصادی در جهان امروز و حاضر می‌دانند. اهمیت خلافت و نهادهی‌کردن آن در بطن جامعه تا جایی است که بسیاری از اقتصادهای توسعه‌یافته و در حال توسعه، سرمایه‌گذاری‌های زیادی در زمینه آموزش و پرورش نسل خلاق انجام داده و پروژه‌های متعدی را در سطوح مختلف ملی و منطقه‌ای خود انجام می‌دهند. این نگرش تنها محدود به عرصه اقتصاد نبوده و ساحت‌های کلان مدیریتی جهان را متأثر ساخته است و کشورها برای تحقق روند توسعه پایدار خود آن را در اولویت قرار داده‌اند. در نشست سال ۲۰۱۸ مجمع جهانی اقتصاد در داووس کشور سوئیس با توجه به تأثیرات فرهنگ و خلافت بر بازآفرینی شهری، رشد رفاه و سلامت شهروندان ارتقای انسجام اجتماعی و بهبود آموزش در دنیا خواستار ارتقای مهارت‌های آموزشی به نوجوانان و جوانان در مراکز آموزشی شد. این مجمع خواستار تغییر مهارت‌های STEM (علوم، فناوری، مهندسی و ریاضیات) در مهارت‌های STEAM (علوم، فناوری، مهندسی، هنر و ریاضیات) شد. این پیشنهاد با توجه به این مسئله مطرح شد که هرچقدر تجربیات فرهنگی و خلافت نوجوانان در مدارس بیشتر باشد، آنها با اطمینان و ذهن غنی‌تری به سراغ آرزوهای خود می‌روند و تاب‌آوری آنها برای پذیرش تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی در محیط‌های پیرامونی در محل زندگی و نیز کشورشان و در سطحی کلان در دنیا بیشتر خواهد شد. این مقوله بیانگر این نکته است که اهمیت خلافت و تأکید بر آن به اندازه‌ای اهمیت پیدا کرده که در یکی از معتبرترین مجامع اقتصادی دنیا محور گفت‌وگو و تصمیم‌گیری سیاست‌گذاران اقتصاد دنیا قرار می‌گیرد.